

تاریخ آسید محمد رضا

Tabasi

سید محمد رضا



تاریخ آسید محمد رضا



باز تکثیر توسط

مرکز اسناد جنبش بایبیه

[www.babieh.com](http://www.babieh.com)

**A Sayyid Muhammad Rida Shahmirzadi, *Tarikh-i Qal'ih*. Ms. in private hands.  
Digitally published in facsimile, East Lansing, Mi.: H-Bahai, 2001.**

Notes: A chronicle of the Babi uprising at Shaykh Tabarsi in Mazandaran, 1848-1849. Manuscript facsimile in difficult hand, with first page badly photocopied but the rest fairly legible. See MacEoin, *The Sources for Early Babi Doctrine and History*, pp. 162-163: "Yet another account of the Shaykh Tabarsi siege by a survivor is the *Tarikh-i waqayi`-i Mazandaran* by Aqa Abu Talib Shahmirzadi. I have not yet been able to determine the date when this narrative was written, but it is known that the author died in 1310/1892-93. The history may not, therefore, be particularly early, but it does at least represent a sympathetic eye-witness account of the events in question. Shahmirzadi's account would seem to be Zarandi's source for his version of the Shaykh Tabarsi struggle . . . There also exists an account of Shaykh Tabarsi written by Shahmirzadi's younger brother, Aqa Sayyid Muhammad Rida. The latter was not present at the siege, but we may presume that he based his narrative on information provided by his brother and, possibly, others. Parts of this account are quoted by Mazandarani."

چهارم در بیان سوره و تالیفات

سوره و شکر و ثنا پند در طریقی  
 لایق و سزا است که بقدر نگاه خالی  
 خود را محروم و محض نبرد و غمی  
 نفس مود از قنوت نماز و طهاره که در  
 مشران بخورد بیست و نه گویا سترت بی  
 بدایات خود و بی با خود را و این  
 خدایت زعمت را از اول و اول و الا  
 انشای آن که در ظهور و این عظم  
 نفس خود در هر نیت و شمس  
 بر حسن معین و اولیای خود منتقم  
 در هر ذوق و فرعون و در لبتا  
 انظرم احوال که کرامت فرموده  
 معین و اینده بیست و نه گویا این  
 و سزاوار است و جمال این سوره  
 سحری باشد در هر وقت که در این سوره  
 و این سوره در هر وقت که در این سوره  
 پانزده روز میانه از هر روز در این سوره

دقتك و ناموس و اگر صند صراحتا بیان باشد  
 نشاء میکند و اندر حد که در راه حریف  
 هالیاه است و اقا شجاعت در راه حریف  
 حتی فرموده اند و یکدس شکر از آن  
 حق است پس نشاء بسته سزا آید است  
 که انما باید شب و روز شکر و حمد

این کتاب را در حق تعالی  
 کتاب را در حق تعالی

شاید و عاقل نشود و آنچه به حریف  
 و مقصود عالی و عالی داشته باشد بار

آنکه در سینه شمس است که نشاء بسته  
 مقادیر است و از آن شده بی این نماید

فصل است جناب اخذ از سینه  
 بعد از پدر بن رکن و از نجف است

شرف آوردند که در ولایت  
 عرض نمود که کد پنه و جود از بر

پنه رکن و عینانی در مصیبت  
 من چه خواهی نمود و الله فرمود

کجا صفت شد بر شرف عرض بنده که  
 پدر بن رکن و فرمودند و در موافقت

و نه فرمودند آقا چه خبر دادند

عرض نمودند که آقا خبر بدند ای

فرزند و ای نوری چه شمع زحمت بیجا

در این راه خونی آبش من کشیده ای بیجا زحمت

چیزی زحمت بیجا و از خدا چیزی هم

مقام شهادت بلکه آن نور ایستاد

پارکب صاحب الزمان عجل الله

فرجه شد چید شود شرح و فائز

لکن امیر و آرام ز رفعت لبها بند

زود بحیث انکه آنگاه و چه یقین بیجا

دگر بلا دیدند و اقبال نمودند اند

و اند از ناک و جزع ساکت شد و بعد

در سال حکایت شیخ طبرسی و وارد

شد که چه آید اول صد اعدا و احزاب  
شد که کشته شد آنگاه بر گشت کرد بودند

در این حکام جناب اخوی اقا سید  
 و دو اشوی دیگر اقا میرزا ابوالقاسم و  
 اقا میرزا ابن طالب و عمو اقا میرزا محمد و داماد  
 اقا میرزا ابن ابراهیم با ذوق و شرف و شکر و  
 تگانه افاضات الله بعبادت ما یافتند که  
 در پیکار کباب حضرت صاحب الزمان  
 شهید شویم و جان و مال و ذناب  
 تمامیم و بعد عازم شدند اهل شهر <sup>کربلا</sup>  
 ایلات و ای و رساندند خدمت اخوی  
 عرض کردند که شما امین میباشید  
 و از هر جهت یادین و افضلیت <sup>میان</sup>  
 ما و پسران زنده را نپسندید و یک بر جناب  
 شما <sup>شد</sup> چه معلومینو پسید تا بر ما  
 واضح کرده اند جناب این دو کفر بودند  
 امر حجت شناختن و واجب است <sup>تفسیر</sup>

که خدیو قائم را شنیدند فخر بجوی پست <sup>چند</sup>  
 اناماد علیه السلام از جمله سده پست و پستی  
 خدا ساد که پشیمان بود اگر پانز و پند  
 پسینه بی و پند همه سوخته و کوبیده و میخ  
 باشد و پند همه خرد کرد تدبیر اینه  
 فرموده اید حق است و تکلیف شیعیان  
 هست لکن چنانچه اعمشید شد رفت  
 همیشه پند همه چاره بی جناب شرا معلوم شد  
 بنویسید انشا الله اثبات شد که احرام  
 عابد است که باید عطا است کرد و  
 قائم شد از خود که مردند بی با خوب  
 همه دریم و لکن بعد از ثابت شدن پستی  
 همه شاعران میا و پند و اینجا میکنید  
 جواب گفتند استغفر الله شرا بنویسید  
 آیه ایست مینمایم بار گفتگو از آن و



و احادیث بسیار شده گفتند ما پاییه  
 قصه کنیم امر بخت را و بیان و مال را  
 در پای رنگش نشان تمامیم پاره را  
 در حکام سراسر شدند و و باغ کرده  
 و عقاب هفت نمودن چه کند شست لسا

عاجز است از فاله و زانکه از جمله کلمه  
 والدتکم فرمود که جسم صدف و  
 جامه و رنگه اینست که ای نوبه  
 چشمان و ای پاره ای که من مل  
 و سفید شما بید و نوزد جوقه  
 شما فاطمه زهرا بده مادر تبع دم و  
 رحمت بسیار از هر جهت کشیدم و  
 حتی زبورات علم ادا نماید فاشیه از  
 پندم فکیده بید حلاله شود حیوانی  
 کشید و بن و کوا و شهاب در شب اشرف



دست العالمین استغاری شیعیان و مؤمنان بر  
 ظهور حضرت قائم بکشید هم ظاهر شد  
 باینجا و آثار که مثل ضوای است و حقیقت  
 ثابت شد بر همه شما و شیعیان کالیف است  
 بیائید داخل این امر شوید و فصره  
 نماید حضرت قائم را فاصحه باید خود را  
 برآیند که اگر همه کن نیامد فاصحه  
 قضی الامر بعد پشیمانی دست میدهد  
 و فاصحه نماید که همه دیده شوید  
 الاضالک میشود همه که باشد و بعد  
 کائنات را بر دم به ایشان داد خوانند و  
 هر یکی ایضا عهد را آوردند بنده کفر شما  
 فرجند ترا بکشید مثل شما مثل کفر  
 مدینه آمد از اینکه عهد ظهور قائم در  
 مرا آمد و منته بسیار است و این فانی بنا

مانند رانگ کور فام که بچراوم و انده فرمود  
که شما صبر کنید عرض عرض کنم تا  
جواب معلوم شود عرض بیخه بعد از چه  
و شکر و ثنا این کینند شنیدم که امه بموا  
فرموده میدا جواب را این کینند چه این  
پس داشتم سه پسر و فرقه سئادم از خوا  
گفته است اگر این یکی را واجب است  
بغض منم اینک میفرم منم و اگر اند جای  
خدمت و عساکر پیغمبره کینند باشد  
مصلحت آن یزد کوار است بغض ماوند  
جواب عنایت فرمودند که باشد بفر  
خدمت ما ما خدمت این تا بکنای حضرت  
قدوس و جنت اقل مع الامن تا این  
و در خانه مشغول خدمت بودم و  
بعد از دعواها که تفصیل آن وارد

فرشته شد پانچده نوایم بعد از شما  
 چه واره شده از شماست و ملائمت  
 شقاوت اهل شهره زاد و سنگ سه  
 لغز و بی تواید و ضربه اهل شهره را  
 و فتنه تمام شقاوت کورند و یا یکدیگر  
 مضامین میکند و مبارک یاد میکند  
 اوستانی و کورچه ها و پانزده اهل  
 نیرنگان یک سوز و کوه کد و شلم  
 حق آنگاه که و خنده با اسد ام دانند  
 فکرت نماید چه حالت دارد ایبه و  
 و این ساعت تا آمد نیا و رحم با والد  
 پوز و توید و سنگ سگر که قدری  
 اسوه شوی اللہ اکبر از رحم بسا این  
 اشوان و این کفار و نیا حق تو والد  
 و همیشه را میکند و تا سزا میکند

در  
 شقاوت

در  
 شقاوت

در  
 شقاوت

که برای کفار و خارج دین کزید و  
نوحه می نمایند این قانی در خانه را  
بناش و بصر و شکست بیه بودیم  
کرید را آهسته آهسته می نمودیم و  
چند صغیر از شهد که بوا در زانها  
و خوشتر زان هارا این قانی در نظام  
کفر ایضا بودیم و کک بیاناتکی معلوم  
بود بودیم الف را می بینیم صله جوع  
صغیره و کبیر همیشه آه آه از شرارت و  
شقاوت کفار و فجار که باغ و زینه  
میفر و ختم که صدق شود عیقت  
شما غارچی هستید نباید با جمل  
در آنه وقت چون صبر این قانی چاره  
نداشتم و چند خون جگر غدی مانور  
اجان از شما نیت زوی فراید خالی کسینا باشد

مسمی و کوشش می نمود به سلسله  
 و حکام ماریض میشد که ما را بقتل  
 می رساندند خود شتر است این فانی بنا  
 صلوات و صلح با او رفتار نمودم تا آنکه  
 تا خوشی شد طیب از علاج عاجز  
 می شد یک شب همه ک این فانی را در خانه  
 آفاسود با فر و غنیم متولی او تشنهیم احول  
 این او پر سیدم گفت الان بوی بد و  
 بقت می شنوم بسیار بجمیع آمد این فانی  
 عطسه بسیار بسیار خوش بود و معطر  
 بود که آفاسیک با فر کفام نرسید برای  
 گفت که عطسه بسیار خوش است و کردم  
 با این تا خوشی کفام ما عطسه در شام خود  
 می شنوم که با یک نفس می شنوم چه سر  
 جواب گفت چند و فریاد یک عطسه بود

بعد از آن شد گفتیم به تا خودش بد گفت  
میشود گفت نه گفتیم بعد از آن شد  
موتها بر فواید علوم میشود و حرکت  
از منزل او عهد و شکوهند و ندانند  
که شمع صلیح و صبر و تسلیم و تسلیم  
بما و جمع شد و عهد و عهد و عهد و عهد  
گفتند بجز و در و سنان او را چه شمشیر  
دیده شد این حال و اصل بد الیها  
و لیسالی از تفصیل این ملاحظه <sup>انواع</sup> بود  
و در مسکن سو یک نفر از زری خوا <sup>که</sup>  
مجهول بود اول اظهار اینها و صحبت  
و گفت و ویست نفس از سر بیها  
خیال و گفت چهارم را که کردند خیر  
و سینه که دور بلیغ طیب می را لشکر  
اجاطه تموی دند این عهد که گفت صبر



باری نمود اگر اهل قلعه لشکر را طالب <sup>شد</sup>  
 درین حقیقت هست بدستیا <sup>لشکر</sup> و عموم خورد  
 بجای خنای مثل و تو قشقه بعد از  
 شهادت قلم و لسان عاجزست از <sup>شفا</sup>  
 شاه دست و ملامت کردن بد با <sup>سگاه</sup> زنده  
 شود تا اینکه درسد از موت و قتل  
 مانین آمد و بحکومت عارض شد  
 مشوره آمد این فانی و چند نفر از  
 همشیره و همشیره زاده و پسر <sup>سگاه</sup> عمر و دور  
 همشیره را زها کرد دند و مارا بحکومت  
 بردند و ماه پیش از کسوفی ماها  
 اچه تا در شهری معصوم زاده سادات را  
 در شب قریب آمدند آنچه <sup>مرد</sup> میزان <sup>مرد</sup>  
 شاه و عت و حلو و حقیقت بود <sup>شاه</sup>  
 گفتند و پنداردم و نصیحت کردم و بعد

جواب

چنانچه معلوم است که آنچه مستند بود خلا  
 در دین مبدعه بود یا خیر و اینها  
 قسم ها یاد نمودند که آنچه در این  
 سد مشب عما بیان نمودند کله سند  
 مشروع انور نبود و بیک نصیحت شما  
 انشا الله بما اثر نماید و شمس بخشد  
 کفتم و نوع اثر و شمس دارد اولی صفا  
 ایمان و ثانی غیر آن که خلا دینست  
 یکتفه از شبها که حکمت بود شمس  
 و معنی زان بود کفتم و از آن زمان  
 بودار شاید یک کله اثر نماید گفت  
 همه اش میکند انشا الله بعد از کوفه  
 مار بچکوفتین دند نه چوبی کفتم از  
 عید هیک که همیشه مار و داع تمام  
 یعنی از فکر گفت بر و کفتم همیشه

و در این خواب معجزه است و بسیار در صورت است  
 گفتیم خواب شما اثرش ظاهر شده گفت  
 خواب در یکروزه سید که آن کس در وقت خواب  
 سه شب در روی زانو بود و شب گذشت  
 استراحتی تغییر یافته بیخ خواب بود  
 قوه استاد آوردند همه دادند که در خواب  
 در محرابها بعضی بیخ خواب طلب میکنند  
 آمده شد به هم دادم همیشه گفتی بپول  
 همه را داشته باش گفت شاید طلب میکنند  
 همه مردم آمد پول را خواستند کسی را  
 موقوفه ساختیم بعد رفتیم و بپول که  
 بی مردم شده پیش حاکم شد روی الزام رفیق  
 معجزه ما از اسب پیاده شده ند گفتند که  
 باز می بیند شما را می بیند بیخ خواب پول  
 بگوید گفتیم بپول که بپول نه پیش گفته  
 گفتند

گفتند باید در اینجا پول گرفت بکنند  
 از ریش سفید منک مسته قز در یک به  
 تلبیح شد و بود همه چه مستی نمود  
 که نوشند همه پول اینجا یافت  
 نمیشود قبول فکر دقت بعد به این  
 فیم قبل از آنکه ریش سفید در میان  
 گفتیم می روی به بشیر میگوئی این  
 به ادا و پانچ نوما بکنی این شخص در  
 پول او رد بد عیبی حاداد معالج  
 که صدق بی توغیبه احوال آن مرد  
 و بعد روانه شد چیم باز وی مایه  
 و پیاده و ماه مبارک بود حال چه  
 فوقه یافتی میماند بی آوردن قدره  
 کلام نبود و کله روح باقوه و با  
 سس و س و یا شله و تسلیم و رضا

تا آنکه داخل شبی در میان من و وقت  
 اقطاع بود آتش بار در منزل  
 نبودند که در آن بودند بجهت خانه  
 دو کوفت از شبی و در پا خالی بیخ نفع  
 بودیم بکنه و یک ما بود و در دست چسبیده  
 سه یزدیم شب عید فدا به خواب دیده  
 طایب و در کوه ها پیدا شد تا رسید  
 بنزد من و در کوه خالی که با هم آمد  
 فایده گرفتند حدیثی از سر و کوه استند  
 گفتند که بیخ از این طایب است افتاد با  
 شما بختی که بختی بیخ به کوه بلای  
 معلی در یک مریخ پیدا شده که بیخ به  
 این طایب است و دیدم بخت شد که کوه  
 رفعت بعد پیدا شد و در خواب  
 کوه هم خوب خواب است که دیدم خدیج  
 عت

يك ساعت منتهی بقیه شب و بیدارم آن صبح  
 که مانا ایوب در میبود آمد پیش من و گفت  
 خبیر دایر بود حکایت ملائی شکر بر زان  
 کفتم نه چیزی است از من گفت ملائی که فلاح  
 چون نماز میخواند میخواند دست پیر  
 پیش من میسازد و بسطه مشرف مشران از من  
 پیروزان بسیار در تمام سوره مشرف  
 بود فاش کرد ز دقائش او را و این ملا  
 همچنان مرد کسی بخت شما بود که آدم  
 میکند کفتم سعادت داشت ایوب ملا  
 و خوب روی منام ایوب بر منک و نقل  
 کردم خوبی را و بعد که تمام سال گذشت  
 ایوب در وقت هم ایوب را فرستاد فاش  
 کسی رفیق بود من که با من ایوب ملا و این ملا  
 ایوب فاش را در تمام این تاریخ منک بسیار بود

و غایت را کشت صاحب قانتی از عا

قوت نمود ای عزیز من که بجزت بفرست

تو هم خودی که خسته من ببرد ارمال

عاقبت کند صیقل من که انتقام کشیده

خداوند از ظلم احدی بی احدی نکند

و منقول حدیث است ایده بشه بفرود

فمن یعمل مثقال ذره خیر یبصره یعنی

مثقال ذره خیر ببرد بار ایوانی از

تفصیل است که نوشته شد خداوند

وقت خشن و بشیر یک نفع آدمی

بانو زده و جوان و جده آورد کشت

کسی که مغلوب شد بجز تو ما فرستاد

در پیران حال هم نوی زده تو مان داد

فرستادم کشت بد صید چیکو منت فر

حیثی مشایب و ن شما بد بفرست بد بفرست

که با بد

بفرست بد بفرست

که باید بیرون برآید و این فایده  
 بحدیست که شما که ما مشتمل بر  
 این دنیا ما را به خود بقیه ستمند و  
 اگر حکم کشن ما را در بد ما حاضریم  
 همه شخص را در وانه تا آنکه اوست  
 اینک در طاهرین است بدای ما و  
 اگر منقول و زخارف است بقا  
 بدو فک پیش از این چیزی از ما  
 و صنوف نیستند الا نفع ندهد  
 اگر قبول می شود و چقدر است  
 ما را بدو که از حلیس و اگر قبول  
 نماند بر ما و کتایم ما را و قدر  
 و اگر روح پاک انبیا و اولیا شود  
 دنیا بشک و شجاعت ما دست ایشان  
 و در کس و اسباب نیستند هم والسلام



نوشته را بدادند به حکام دادند قبول  
 کرد و بجهت آن گفت بیاید و ایشانرا  
 از حبس خارج نماید و قد و نما  
 بیرون آمدیم و از در خانه همیشه شد  
 و آن شخصی که منقلب شده بود آمد  
 بمقول ما بعد از تعارفات و سه پاره  
 گفتیم چه باعث شد احوال تغییر یافت  
 گفت آن سده شب که در محصورم را  
 مساوات و انصافت کرده بودید و  
 از قرآن و احادیث بیان نمودید  
 منصفانه و مصلحت بودم که خوب ظلمت  
 تمام را کحل خلاف شنیدند و ما هم تنبیه  
 چنانچه گفتیم حقوق شماست ای جوانان  
 خدایه و پیغمبر امان را چه بکند در  
 محشر و شبها بیکدیگر و زای مشتاق

بودم مدت يك ماه مشغول خواب  
 چشمم رفته بود تا آنکه  
 هجرت و مهاجرت آن شب  
 بسیار راه ناله کردم که خراب  
 چشمم آمد دیدم داخل پیش طبر  
 شدم دیو بیرون و این را و پند  
 شها را و این سیدم آن دو شخص  
 صحبت ایشان بطلبم جا کرده است  
 گریه جواب دادند که حضرت  
 وقت و سه و جناب یا ابی بن وقت  
 صدهای ثوبه و فتنه و شپش و شهاب  
 و همه این وارد شد ثوبه ابی بن وقت  
 بسیار و آمد کردم تمام بدتم لوز  
 افتاد کفایم در پایید بعد حضرت  
 قدیس من فرمود خوف من آرام

قائم بود بر تو معلوم و واضح شد و  
 آن شبها ناله و جفجف میکردی که این  
 قائم بر تو معلوم شود حال این چندیست  
 که نعت قلعه هسند استخوان حضرت  
 قائمند و دور قلعه هر چه چندیست که  
 هسند و شمشیر و کافه نند بدان این امر  
 فتنه حضرت است و ظاهر شد با آن  
 و بیانات همه نفسی که قبول کرد بجا  
 یافت از عذاب جهنم و همه نفسی انکار  
 کرد از اهل جهنم شد بعد عرض کردم  
 کلروف بند را بفرستند که در آن  
 همه مانتای مال و جان همه خدا کردم  
 جاها حاشیه است و مال دور سنگ سه فرسود  
 که در لب صاف قد است برای شما جان  
 کردیم میخورد معنی آن را بدانی  
 آورده

آوردی به حضرت قائم و نصرت امرای  
 بی روی واجب است که از خواب بیدار  
 شدی آن کس که ثوری معصوم شد  
 بر آن سادات اثناسم حجت کردی اندک  
 دلیل و برهان در دلجای آنسلا  
 اثری ظاهر نشد و سعادت بر  
 شما شد که پند ایمان فایض شدی  
 و آن شخص را اسیر میکنند با چند  
 اند و ستان و بوی بی ما را و باید  
 به مال خود نصرت بی خمائی ناخبر  
 با فیست و بعد از آن بیدار شد  
 مشکو و حمد پر و در کار بیجا  
 از آن وقت تا حال شبها فرم بکنم  
 امری میفرمایند فلان عمل بیجا است  
 این بود که در بیرون راه و چاه

هم نهادم و بجز کوه و صفت و وجه فرستاد  
 اهدا فرمودند که دست از مشرا  
 یو ندام و انحراف جمل منها و بعد  
 او را تسلی دادیم و در مقام توبه  
 و تعظیم سوارک برآمده و این  
 قافی بسیار زیج کوه از حالت  
 او و خضوع و خشوع و ادب او  
 و چنان مشغول شد جف تکلم نمود  
 به یک کوه حق و توبه به یاد حق  
 دو سنت خدا شد کسی تکلم نماید  
 اجالی از تفصیل است که نوشته  
 شد آن جمله حکایت گفت در  
 کوفی شبی را یک کسی در قیاب  
 کوه رفاه دیدم شخصی میگوید  
 که هوالم از کوه سنده کی شش کردند

صوت نیا فام این پند در دیناری  
 یکی همه خنکندم می شود بد تا  
 عیال و اطفال من خمره قد بقلب  
 خود کفتم که این شخصه اچاه  
 فدای این تنگی و کوانی هذا است  
 از برای منکه به حسنت قائم  
 کفتم کندم ندارم که بفره و شم این  
 میبوس شد رفعت و من در داخل  
 سخت خواب شدم خابیدم یک  
 صدای قوه آمیزه شنیدم که ما از  
 آدم گرفتند تا حال خائف کردیم و  
 دایم اچان نجا سنده چم روزی یک  
 فقه یا عیالشه شدن شک بد مسکت  
 بد او بود سد اچان نجا سندی من از خود  
 و فقم بیخوش شدیم بعد بکوش